

کلاس، برای دستگیری دانشجویانی که شعار داده بودند، کار به خشونت کشید. دانشجویان با مشاهده گروه‌بان مزبور در کلاس درس و مشاجره با استادشان که به ورود او به محل درس معترض بود، از کلاس بیرون می‌آیند و علیه حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض می‌کنند. در همین اوان نظامیان دانشجویان را تعقیب می‌کنند و در سراسر و سالن دانشکده فنی آنها را با مسلسل به گلوله می‌بندند که در نتیجه سه تن از دانشجویان به نامهای مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی کشته می‌شوند. عده‌ای نیز، مجروح می‌گردند.^۳

دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران حادثه روز ۱۶ آذر را در دانشگاه بدین شرح نقل کرده است:

«... روز ۱۶ آذر، هنگامی که آنها (نظامیان) از جلو دانشکده فنی می‌گذشتند، چند دانشجو آنها را مسخره می‌کنند و گویا کلمات زننده‌ای بر زبان می‌رانند و بسرعت وارد دانشکده (فنی) می‌شوند. سربازان آنها را دنبال می‌کنند. در این هنگام زنگ دانشکده به صدا درمی‌آید و دانشجویان از کلاسها بیرون ریخته و در سراسر دانشکده با سربازان روبه‌رو و با آنها گلاویز می‌شوند. تیراندازی مفصلی صورت می‌گیرد و به سه دانشجو اصابت می‌کند و آنها را از پای درمی‌آورد. گزارش که به من رسید، بی‌درنگ با سپهد زاهدی تلفنی تماس گرفتم و شدیداً اعتراض کردم و گفتم «با این حرکات وحشیانه مأمورین انتظامی شما، من دیگر نمی‌توانم اداره امور دانشگاه را عهده‌دار باشم» گفت «متأسف خواهم بود، دولت رأساً، از اداره امور آنجا عاجز نخواهد ماند» [...] فردای آن روز، در جلسه رؤسای دانشکده‌ها، دو ساعت درباره این جریان و خط‌مشی خود، بحث کردیم. نخستین فکر این بود که جمعاً استعفا دهیم. بعد دیدیم که این کناره‌گیری نتیجه قطعی‌اش این خواهد بود که آرزوی همیشگی دولتها برآورده خواهد شد، و استقلال دانشگاه را که قریب دوازده سال در استقرار و استحکامش زحمت کشیده بودیم، از بین خواهد برد و یک نظامی، یا یک غیرنظامی قلدر را به ریاست دانشگاه خواهند گماشت [...] در نتیجه این مذاکرات و ملاحظات تصمیم گرفته شد، سنگر را خالی نکنیم و به مقاومت بپردازیم.»

«از شاه وقت خواستم و در نظر داشتم نسبت به عمل جنایتکارانه قوای انتظامی اعتراض کنم. شاه مجال نداد و به محض رسیدن من، دست پیش گرفت و گفت

«این چه دسته گلی است که همکاران دانشکده فنی شما به آب داده اند. چند صد دانشجو را به جان سه چهار نظامی انداخته اید که این نتیجه نامطلوب را به بار آورد؟» گفتم: معنوم می شود جریان را آن طور که خواسته اند، ساخته و پرداخته، به عرض رسانده اند. شاه گفت «به دروغ نگفته اند، عقل هم حکم می کند که جریان همین بوده است» [...] گفتم: هرچه بوده، نتیجه اش این است که سه خانواده عزادار شده اند و دانشگاهیان ناراحت و سوگوارند....»

رئیس دانشگاه تهران، چگونگی مذاکراتش را در جلسه هیئت دولت، بدین شرح نقل کرده است:

«... وزرا، گوش تا گوش، دور میزی دراز، نشسته بودند. نخست وزیر (فضل الله زاهدی) به احترام من از جای برخاست، وزیران به او تاسی کردند [...] معلوم شد گفتگو درباره دانشگاه است [...] نوبت به وزیر جنگ، سپهبد (عبدالله) هدایت رسید.^۴ او با حدت و شدتی بیشتر به دانشگاه حمله کرد و در پایان سخنانش چنین نتیجه گرفت «اگر عضوی از اعضای بدن فاسد شود، آن را قطع می کنند تا بدن سالم بماند. دانشگاه را هم در صورت لزوم برای حفظ مملکت باید از بین برد و منحل کرد [...] به آرامی گفتم: نظر تیمسار وزیر جنگ قابل تأمل است؛ اولاً تشبیه دانشگاه به یک عضو بدن و امکان قطع احتمالی آن مانند قطع عضو بدن، صحیح نیست. این را «قیاس مع الفارق» می گویند. عضو بدن را که قطع می کنند، از خود مقاومت نشان نمی دهد و پس از قطع جسمی می شود جامد و بی جان و بی اثر، در صورتی که دانشگاه که از هزاران استاد و دانشجو و کارمند زنده و پویا تشکیل گردیده، اگر مورد حمله قرار گیرد، به مقاومت خواهد پرداخت و از خود دفاع خواهد کرد و به فرض اینکه موقتاً خاموش گردد، آتشی خواهد شد زیر خاکستر، که سرانجام شعله ور خواهد گردید [...] البته دیدها مختلف است؛ هرکس از زاویه مخصوص احساسات و افکار و ارزشیابیهای خویش به امور می نگرد و به قضاوت می پردازد [...] فردای آن روز، مأمورین انتظامی که پس از سقوط مصدق در دانشگاه راه یافته بودند، آنجا را ترک کردند...»^۵

• •

۴. سپهبد عبدالله هدایت چندی بعد، به اتهام فساد و سوء استفاده در دادگاه نظامی محاکمه و به چند سال زندان محکوم شد.

۵. دکتر علی اکبر سیاسی؛ گزارش یک زندگی، لندن، ۱۳۶۶، صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۸.

خبر تظاهرات ۱۶ آذر و کشته شدن دانشجویان بسرعت در سراسر جهان انتشار یافت و بسیاری از دانشگاه‌های اروپا و آمریکا، با دانشگاه تهران ابراز همدردی کردند. در مراسم برگزاری سومین روز مقتولین، دهها هزار تن از مردم تهران و شهرستانها بر سر مزار شهیدان در امامزاده عبدالله گرد آمدند، کوشش مأمورین انتظامی که قصد داشتند از حرکت دسته جمعی هزاران دانشجوی عازم شهر ری جلوگیری کنند، با شکست روبه‌رو شد. دانشجویان مراسم وداع با یاران شهید خود را شکوهمندانه برگزار کردند و به عنوان اعتراض به جنایتهای دولت کودتا، مدت پانزده روز از شرکت در کلاس‌های درس خودداری نمودند.^۶

حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به عنوان یک روز «مقاومت تاریخی» در تاریخ دانشگاه تهران ثبت شد. از آن پس همه ساله، به‌رغم کوشش رژیم و ساواک، دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه‌های ایران مراسم و تظاهراتی به یاد شهیدان آن روز برپا کردند. ۱۶ آذر نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران در مقابله با رژیم کودتا نیز محسوب می‌شود.

انتخابات دوره هجدهم

برای تصویب لایحه قرارداد کنسرسیوم، مجلسی نظیر مجلس نهم قانونگذاری در دوره رضاشاه که قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران را بدون سر و صدا در سال ۱۳۱۲ تصویب کرد تدارک شده بود. رژیم شاه - زاهدی، در نظر داشت با استفاده از دستاوردهای هفت ماه ترور، وحشت و خفقان پس از کودتا، انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی، در محیط آرام برگزار شود. نهضت مقاومت ملی نیز درصدد خنثی کردن اقدامات رژیم کودتا، در همه زمینه‌ها بود. بدین منظور با شعار «یا پیروز می‌شویم، یا رسوا می‌کنیم» وارد میدان مبارزه شد و به دنبال حوادثی که ایجاد کرد، نامه‌ها، شکایات و اعلام جرمهایی مبنی بر تقلب در انتخابات منتشر نمود که در مطبوعات جهان منعکس گردید و انتخابات دوره هجدهم به «انتخابات شعبان بی‌مخ» معروف شد و رژیم را رسوا کرد.

نهضت مقاومت ملی در اعلامیه‌ای زیر عنوان «مظلوم که قبول ظلم می‌کند،

گناهکارتر از ظالم است» از مردم تهران درخواست کرد، در حوزه‌های رأی‌گیری حاضر شوند. تخطفات و تقلبات انتخابات را گزارش کنند و دزدان ناموس ملت را رسوا سازند.^۷ نهضت برای تهیه اسناد و مدارک مربوط به آزاد نبودن انتخابات و ارائه تقلبات انتخاباتی، سازمان نظارت بر آزادی انتخابات را تشکیل داد. نهضت مقاومت ملی دوازده تن کاندیداهای خود را، که بیشتر آنها در زندان بودند، معرفی کرد و از مردم خواست به آنها رأی بدهند.^۸ از وزارت کشور تقاضای برپایی میتینگ برای معرفی کاندیداهای خود کرد و پاسخ منفی دریافت نمود.

چند تن از شخصیت‌های ملی و مذهبی، طی نامه‌ای خطاب به وزیر کشور، تشکیل و آغاز کار جمعیت تأمین آزادی انتخابات را اعلام کردند و از مردم تهران خواستند به کاندیداهای ملی رأی دهند.^۹ گروه کثیری از مردم تهران، بخصوص دانشجویان دانشگاه، به ندای نهضت مقاومت پاسخ مثبت دادند و با قبول عضویت در سازمان تأمین آزادی انتخابات، به رغم ایجاد رعب و وحشت از سوی مزدوران و چاقوکشان رژیم، عملیات حوزه‌های رأی‌گیری را زیر نظر گرفتند و در چند مورد، تقلبات حوزه‌ها، بخصوص عملیات فولادوند، منشی انجمن مرکزی انتخابات را، در پر کردن صندوقها، از آراء تقلبی، فاش ساختند.^{۱۰}

نهضت مقاومت ملی، با ارائه اسناد و شواهد فراوان مبنی بر تخطفات و تقلبات، مراتب را ضمن اعلام جرم، برای رسیدگی به دیوانعالی کشور و کمیسیون عرایض مجلس تسلیم کرد، و به سازمان ملل متحد نیز شکایت برد. خبرنگاران خارجی را به چگونگی برگزاری انتخابات، از راه قلب، تهدید مردم ایران و نیز بی اعتبار بودن مصوبات مجلس

۷. اسناد نهضت مقاومت ملی، جلد ۵، استاد درون‌سازمانی، از انتشارات نهضت آزادی ایران، صفحه ۱۰۶.

۸. دوازده تن کاندیداهای نمایندگی نهضت این اشخاص بودند: مهندس احمد رضوی، دکتر عبدالله معظمی، دکتر سیدعلی شایگان، محمدعلی انگجی، دکتر کریم سنجابی، اللهیار صالح، مهندس احمد زیرک‌زاده، سرهنگ احمد اخگر، جلالی موسوی، محمود نریمان، اصغر پارسا، مهندس کاظم حسینی.

۹. امضاکنندگان نامه عبارت بودند از: علامه علی‌اکبر دهخدا، دکتر عبدالله معظمی، اللهیار صالح، آیت‌الله حاج رضا زنجانی، آیت‌الله فیروزآبادی، آیت‌الله انگجی، آیت‌الله جلالی موسوی، دکتر کریم جناب، دکتر محمد قریب، دکتر اسد بیژن، مهندس ابوطالب گوهریان.

۱۰. همان کتاب؛ صفحه ۱۰۷.

هجدهم آگاه کرد و تبلیغات رژیم کودتا را، که سعی در مشروع جلوه دادن اعمال خود می‌کرد، نقش بر آب ساخت.

کنت لاو^{۱۱} خبرنگار اختصاصی روزنامه نیویورک تایمز که در تهران حضور داشته، در گزارش ۱۱ مارس ۱۹۵۴ (۲۰ اسفند ۱۳۳۲) درباره انتخابات نوشت:

«پس از سه روز خشونت‌بار، و قانون‌شکنیها و بی‌نظمیهایی که شدت و حدت آن مردم ایران و ناظران خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، انتخابات مجلس در تهران، امشب پایان یافت [...] از روز سه‌شنبه تا امروز صبح، کشتی گیر ریش سیاه سابق (شعبان جعفری)، رهبری گروهی اوباش، مسلح به چاقو و زنجیر را به عهده داشت. گروهی از یک مرکز رأی‌گیری به مرکز دیگری، برای جستجوی رأی دهندگان مظنون ضد رژیم می‌رفتند. در صفها می‌ایستادند و مضمونین را به شدت کتک زده، یا با چاقو مجروح می‌کردند. در ساعت ده و نیم صبح امروز، شعبان (شعبان بی‌مخ) با دار و دسته‌اش، از مضروب کردن و چاقو زدن به رأی دهندگان مسجد فخرآباد خودداری کردند زیرا، عبدالله نوری^{۱۲} یکی از کشتی‌گیران محل، به شعبان اخطار کرد که اینها از فوج‌های من هستند، کاری به کارشان نداشته باش [...] در یک حمله دیگر، چهار نفر از مردم چاقو خوردند. گرچه شعبان ادعا می‌کند که فقط به رأی دهندگان کمونیست حمله کرد ولی همه می‌دانند که نوری، به عنوان یک کشتی‌گیر ضد کمونیست معروف است [...] حسن عرب، یکی دیگر از وابستگان دولت، ولی بدون دار و دسته و حزب، گروه مسلحی را اجیر کرده و در خارج حوزه رأی‌گیری مستقر در کافه شهرداری ایستاده بود. او، چمدان بزرگی پر از کارت‌های شناسایی و اوراق رأی پر شده به همراه داشت و به رأی دهندگانی که با اتومبیل‌های پر، به حوزه رأی‌گیری آورده می‌شدند، کارت ورقه رأی‌گیری آماده را که قبلاً تهیه شده بود، تحویل می‌داد. در مسجد سپهسالار، که در کنار مجلس قرار دارد، مسئولین انتخابات قبل از اینکه مردم اوراق رأی خود را به صندوق بیندازند، آنها را بازرسی می‌کردند [...] هرچند مصدق، نخست‌وزیر سابق، از هفت ماه پیش در زندان به

11. Kennett Love

۱۲. عبدالله کرمی نوری قصاب، مانند هزاران کسبه دیگر تهران، از نهضت ملی هواداری می‌کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد به سازمان مقاومت ملی پیوست، محل کسب و کارش در ناحیه دروازه شمیران بود. روی تابلوی قصابی‌اش نوشته شده بود «قصابی ملی». نوری به مردانگی، فداکاری و ایران‌دوستی شهرت داشت و تا زنده بود این خصیصه‌های نیک را حفظ کرد. مرگش، پس از پیروزی انقلاب، در اثر ترکش بمبی بود که دشمنان ایران در میدان عشرت‌آباد تهران کار گذاشته بودند. روانش شاد باد.

سر می برد ولی همچنان به عنوان قهرمان ملی، الهامبخش مخالفان سیاسی رژیم است.^{۱۳}

اعتراض به قرارداد کنسرسیوم

نهضت مقاومت ملی برای آگاه کردن مردم به ماهیت قرارداد کنسرسیوم کوششهای وسیعی به عمل آورد و با انتشار سه نشریه، مقاصد استعماری انگلیس و آمریکا و نیز عدم انطباق مفاد قرارداد کنسرسیوم را با قانون ملی کردن صنعت نفت، به طور مشروح روشن ساخت.^{۱۴} همچنین نظریات دکتر مصدق را درباره مضار قرارداد مزبور، که طی لایحه ای به دیوانعالی کشور فرستاده بود، منتشر کرد.^{۱۵}

نهضت مقاومت ملی، نامه هایی به زبانهای فرانسوی، انگلیسی و فارسی تهیه و برای اعضای هیئت نمایندگی کنسرسیوم که به ایران آمده بودند و نیز آمریکاییهای مقیم تهران فرستاد. در این نامه ها، ضمن تشریح اوضاع و شرایطی که قرار است قرارداد کنسرسیوم امضا شود، و مغایر بودن مفاد قرارداد با قانون ملی شدن صنعت نفت، خاطرنشان شده بود که قرارداد مزبور در محیط ارباب و خفقان به تصویب می رسد و مورد قبول ملت ایران نیست و سرنوشتی مشابه قرارداد سال ۱۹۳۳ شرکت نفت سابق را خواهد داشت.^{۱۶}

کارشناسان سیاسی و حقوقی نهضت مقاومت ملی به منظور کمک و راهنمایی نمایندگان مجلس، که تظاهربه مخالفت با قرارداد کنسرسیوم می کردند، لوایحی مستدل که حاوی تمام دلایل نهضت، مبنی بر مغایر بودن قرارداد کنسرسیوم با قانون ملی شدن صنعت نفت بود، تهیه و در اختیار آنها گذاردند. همچنین به ابتکار نهضت مقاومت، گروهی از شخصیتهای سیاسی، روحانی و استادان دانشگاه، در نامه سرگشاده ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا، به طرح لایحه قرارداد کنسرسیوم در

۱۳. نیویورک تا بهز ۱۱ مارس ۱۹۵۴ (اسفند ۱۳۳۳).

۱۴. حدیث مقاومت؛ اعلامیه تفصیلی نهضت مقاومت ملی درباره قرارداد کنسرسیوم. انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵، صفحات ۲۱۶-۲۴۱.

۱۵. متن فرجامخواهی دکتر مصدق، نظریات راجع به اعلامیه مشترک هیئت نمایندگی ایران و کنسرسیوم. منتشر شده از جانب نهضت مقاومت، حدیث مقاومت، صفحات ۳۰۱-۲۷۴.

۱۶. گزارش عملیات ۳۴ ماهه نهضت مقاومت ملی، صفحه ۱۶.

مجلسین اعتراض کردند.^{۱۷}

تأثیر این نامه در رژیم کودتا، به حدی ناراحت کننده بود که ۱۲ تن استادان امضاکننده نامه را، برخلاف اصول و مقررات استقلال دانشگاه، به حکم رضا جعفری، کفیل وزارت فرهنگ دولت زاهدی، اخراج کردند. دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران ماجرای اخراج استادان را بدین شرح نقل کرده است:

«.... پس از خودداری من از اجرای اوامر ملوکانه، دایر بر اخراج دوازده تن استادانی که بیانیه راجع به لایحه کنسرسیوم نفت را امضا کرده و ۲۸ مرداد را صحنه سازی خوانده بودند [...] روزی سپید زاهدی تلفن کرد که به دیدنش بروم. در این ملاقات، پس از تعارفات معمول، ورقه ای از کشوی میزش بیرون آورد و جلوی من گذاشت و گفت «اعلیحضرت امر فرموده اند اینها را از دانشگاه اخراج کنید» روی ورقه اسامی این استادان نوشته شده بود: دکتر عبدالله معظمی، دکتر یدالله سجابی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر جناب، دکتر رحیم عابدی، دکتر کریم سنجابی، دکتر محمد قریب و دکتر آل بویه...^{۱۸}

گفتم: به چه مناسبت؟ علت چیست؟ چه گناهی کرده اند؟

گفت: عجب! جنابعالی بیانیه آنها را نخوانده اید؟

بیانیه چاپی را نشان داد که ندیده بودم. آن را به عجله خواندم و ناراحت شدم. خلاصه اش این بود که امضاکنندگان، لایحه پیشنهادی به مجلس، مربوط به قرارداد نفت با کنسرسیوم را به ضرر ایران دانسته، ضمناً وقایع ۲۸ مرداد را صحنه سازی اعلام داشته و معتقد بودند که دولت مصدق را، خارجیان از کار انداخته و دولت دست نشانده خود را سر کار آورده اند. نخست وزیر گفت: اعلیحضرت فوق العاده خشمناک اند و اخراج فوری اینها را می خواهند.

گفتم: من از این موضوع به کلی بی خبر بودم، باید به من مجال دهید در این باره تحقیقاتی بکنم. شاید این اعلامیه ساختگی باشد.

۱۷. متن کامل این نامه در صفحات ۶۲۰-۶۱۶ کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتا... درج شده است.

۱۸. اسامی استادان دانشگاه که اعلامیه منظور را امضا کرده بودند، بدین شرح است: دکتر عبدالله معظمی، مهندس خلیلی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجابی، دکتر بیژن، دکتر جناب، دکتر محمد قریب، دکتر نعمت اللهی، دکتر رحیم عابدی، مهندس انتظام، دکتر میربابایی، مهندس منصور عطائی.

نخست وزیر گفت: خود دانید؛ من امر اعلیحضرت را به جنابعالی ابلاغ کردم. با وضع ناگوار به دانشگاه آمدم و امضاکنندگان اعلامیه را، با قید فوریت برای صبح روز بعد به دفتر احضار کردم. در این جلسه، به تندی به همکارانم تاختم و آنها را از این حرکت نسنجیده و خطرناک، سخت ملامت کردم. آنها هرکدام پاسخهایی دادند ولی سخنگوی آنها، بخصوص مهندس بازرگان بود. خلاصه بیانات دفاعی آقایان این بود که «ما بالاخره ایرانی هستیم و حق داریم نسبت به یک لایحه، که می‌رود قانون بشود و به زبان کشور است، اظهارنظر کنیم...»

گفتم: اولاً فراموش نکنید که ما دیگر در دوره مصدق، حتی روزهای پیش از آن هم که اظهارنظر در امور کشور تا حدی آزاد بود، نیستیم. حالا، سر و کارمان با دولتی است قوی و تقریباً خودکامه [...] ثانیاً شما به اظهارنظر درباره لایحه فناعت نکرده‌اید، بلکه در اعلامیه، ۲۸ مرداد را که شاه و دولتیان «نهضت ملی» اعلام داشته‌اند، صحنه‌سازی خوانده و خارجیان را عامل سقوط مصدق و به روی کار آوردن دولت جدید اعلام داشته‌اید.

گفتند: مگر شما قبول ندارید که همه اینها را که گفته ایم، درست است؟
گفتم: درست یا نادرست؛ شما حق نداشتید پای دانشگاه بی طرف را به میان بکشید.

گفتند: ما، به لحاظ افراد ایرانی اظهارنظر کرده‌ایم [...] کسی که در این باب از همه سخت گیرتر بود، مهندس بازرگان بود.

[...] دو روز بعد، نخست وزیر تلفنی مرا خواست و گفت: جناب آقای رئیس دانشگاه؛ اینها که می‌گویند به خرج اعلیحضرت نمی‌رود. ایشان اخراج این آقایان را خواسته‌اند.

گفتم: به خرج برود یا نرود. من اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد.

گفت: همین طور؟

گفتم: همین طور.

گفت: یعنی می‌گویید همین طوری به عرض برسانم؟

گفتم: مختارید.^{۱۹}

• •

چند روز بعد دوازده تن استادانی که با امضای نامه سرگشاده مورد غضب شاه و

۱۹. دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس اسبق دانشگاه تهران، گزارش یک زندگی، صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹.

دولت زاهدی قرار گرفته بودند، برخلاف مقررات استقلال دانشگاه، از سوی جعفری وزیر فرهنگ رژیم کودتا، از دانشگاه اخراج شدند.

در همین اوان، بیانیه‌ای مستدل به زبان فرانسوی، در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم از سوی آقایان دکتر عبدالله معظمی، باقر کاظمی، دکتر شمس‌الدین امیرعلائی و دکتر سعید فاطمی تهیه و انتشار یافت که منجر به دستگیری و تبعید آنها به شهرهای کازرون، برازجان، بوشهر و لار گردید. اینان، پس از مدتی به شهرهای کاشان، تربت حیدریه، یزد و اراک فرستاده شدند، و سرانجام به وساطت جلال بایار، رئیس جمهوری ترکیه، آزاد گشتند.^{۲۰}

۲۰. جلال بایار، رئیس جمهوری ترکیه، در سفر به ایران و در میهمانی شام رسمی که به افتخار او ترتیب داده شده بود از محمدرضا شاه درخواست دیدار باقر کاظمی را می‌کند. جلال بایار، هنگام سفر رضا شاه به ترکیه، با باقر کاظمی که سفیر کبیر ایران در آن کشور بود دوستی داشت. محمدرضا شاه می‌گوید او به جرم اقدامات ضد امنیتی در تبعید است. جلال بایار درخواست آزادی او را می‌کند، و به دستور شاه، هر چهار نفر آزاد می‌شوند (مصاحبه با دکتر سعید فاطمی، آبان ۱۳۶۸، تهران).

بخش سوم

اختلافات در درون نهضت

پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم در آبان ۱۳۳۳ گفتگو و اختلاف نظر بین سران نهضت مقاومت و رهبران احزاب و گروههای وابسته به آن در مورد استراتژی آینده نهضت و ترکیب سازمانی آن که از مدتی پیش مطرح بود، شدت یافت؛ سران حزب ایران معتقد بودند که رژیم کودتا، با داشتن مجلس و نهادهای مربوطه یک رژیم قانونی مورد شناسایی کشورهای جهان می باشد و با تصویب قرارداد کنسرسیوم و دریافت کمکهای خارجی، وضع اقتصادی دولت روز به روز بهتر خواهد شد. لذا، آن را باید به صورت یک «واقعیت» بپذیریم و به عنوان «اپوزیسیون» عمل کنیم.^۱

جناح تندرو نهضت، از جمله آیت الله زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر سنجابی، رحیم عطائی، عباس رادنی و چند تن دیگر معتقد بودند که رژیم با کودتای آمریکا و انگلیس و براندازی دولت ملی و قانونی به وجود آمده، و با ایجاد محیط ارباب و وحشت و درپناه سرنیزه حکومت می کند و فاقد مشروعیت است. فساد، در همه سطوح رژیم رواج دارد و درآمد نفت و کمکهای دولت ایالات متحده، اقتصاد نابسامان کشور را ترمیم نخواهد کرد، از سوی دیگر، با وابستگی رژیم به غرب و آمریکا، زندگی اجتماعی و سیاسی ملت ایران، در گروی مصالح و منافع غرب است و مردم از آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی محروم خواهند ماند.

سرانجام مذاکرات، به جدایی حزب ایران از نهضت مقاومت انجامید، ولی حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و گروه خنجی در نهضت ماندند و به مبارزه ادامه دادند. ناگفته نماند که جدایی حزب ایران در تضعیف نهضت مقاومت مؤثر بود، زیرا در میان رهبران آن شخصیتهای مورد احترام جامعه، مانند صالح و حسینی وجود داشت، تجارب سیاسی و مبارزاتی فعالان آن حزب غیرقابل انکار بود. هرچند پس از کودتای ۲۸ مرداد

۱. مصاحبه نگارنده با آقایان مهندس مهدی بازرگان و مهندس عزت الله سحابی. مهر و آبان ۱۳۶۸، تهران.

همانند گذشته با مردم ارتباط نداشتند ولی بسیاری از رهبران حزب، در دانشگاه و نیز میان مردم، به حسن شهرت و اعتبار معروف بودند.

مورد دیگر اختلاف نظر بین رهبران نهضت و احزاب، ترکیب سازمانی نهضت مقاومت بود. اعضای حزب ایران و گروه دکتر محمدعلی خنجی و جمعی دیگر معتقد بودند که نهضت مقاومت ملی نماینده احزاب و مردم باشد، بنیانگذاران نهضت مقاومت می‌گفتند، تعداد افراد وابسته به احزاب محدود به چند صد نفر است، در صورتی که نهضت مقاومت، دهها هزار تن را با افکار و عقاید مختلف دربر می‌گیرد. این همان مسئله‌ای بود که در سال ۱۳۳۹ هنگام تشکیل جبهه ملی دوم نیز عنوان شد و سرانجام به انحلال جبهه منجر گردید.^۲

اختلاف بین سران حزب زحمتکشان (نیروی سوم) یکی دیگر از مسائل درونی نهضت بود. گروه محمدعلی خنجی و مسعود حجازی که ماهها پیش (قبل از کودتای ۲۸ مرداد) با رهبر حزب، خلیل ملکی اختلاف پیدا کرده و از نیروی سوم جدا شده بودند، خود را نماینده حزب زحمتکشان ملت ایران می‌دانستند و علیه خلیل ملکی، که در زندان بود تبلیغ می‌کردند، و پس از آزادی وی از زندان در پائیز ۱۳۳۳ مخالف حضور او در نهضت مقاومت و سپس در جبهه ملی دوم بودند.

از سوی دیگر، یاران خلیل ملکی به عنوان فعالان حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بدون حضور رسمی در نهضت مقاومت به فعالیت ادامه دادند. یکی از اقدامات مهم این گروه، در سال ۱۳۳۳ تهیه لایحه‌ای بود که در آن مضار قرارداد کنسرسیوم از جنبه سیاسی، اقتصادی توجیه شده بود و به وسیله محمد درخشش، هنگام طرح قرارداد کنسرسیوم در مجلس قرائت شد و مورد توجه عموم قرار گرفت.^۳

دستگیری سران نهضت مقاومت

در فروردین ۱۳۳۴ فرمانداری نظامی تهران گروهی از سران و فعالین نهضت مقاومت ملی را دستگیر کرد. این یورش وسیع، به مناسبت انتشار اعلامیه‌ای از سوی «نهضت» زیر عنوان «در مقابل این توطئه بیدار باشیم» در پاسخ به سیاست جدید رژیم کودتا بود، که

۲. در فصل مربوط به جبهه ملی دوم، توضیح داده خواهد شد.

۳. بنایه جامعه سوسیالیستها، وابسته به جبهه ملی ایران، ۱۳۴۲.

پس از دو سال و نیم تلاش، که از راه فشار و سرکوب ملت و کوشش در نوامید ساختن مردم از ادامه مبارزه به نتیجه مطلوب نرسیده بود، این مسئله ناکامی، موفقیت نهضت مقاومت را در مقابله با رژیم اثبات می‌کرد، و شاه را ناگزیر کرده بود که برای فریب مردم، راه صلح و آشتی را عنوان کند.

قسمتهایی از اعلامیه مزبور، به لحاظ آگاهی خوانندگان از شیوه عملیات رژیم کودتا، در قبال نهضت مقاومت ملی، در زیر نقل می‌شود:

«... مردم ایران فراموش نکرده‌اند که اولین داعیه زهدی پس از استقرار بر رأس دستگاه این بود که «ما آمده‌ایم تا نهضت را از انحراف نجات دهیم» شاه نیز در تعین اولیه خود گفت «به دولت دستور داده‌ام یک قدم از منی شدن پا به عقب نگذارد» بنابراین، سیاست خارجی دولت، از همان ابتدا، فریب و اغفال مردم بود و اعمال سیاست فریب، مقتضیات مخفی را ایجاب می‌کرد، از قبیل مرعوب ساختن مردم به منظور کناره‌گیری از امور اجتماعی، مأیوس ساختن کسانی که مرعوب نشده بودند، تضعیف کادرهای فعال نهضت مقاومت ملی، از طریق دستگیری، زندانی کردن، تحت نظر قرار دادن آنها، تحریکات غیرمرئی داخلی، ارائه پیشنهادات ماهر فریب و سهل‌الوصول که برای روحیه‌هایی که در اثر ارغاب و یأس و بدبینی ایجاد می‌شود، و قبول آن آسان است، همچنین کوشش در جهت ایجاد جریانات کذب به منظور ایجاد تشتت و انحراف...»

در بخش دیگر بیانیه گفته شده بود:

«مقاومت دهرانه مردم ایران به تظاهرات، تعطیل بازار، دانشگاه، دبیرستانها و غیره، سیاست خارجی را متوجه ساخت که انحراف ملت ایران به آسانی ممکن نیست. در این عطف سیاست شدت عمل و خشونت به مورد اجرا گذارده شد. مصدق به محاکمه کشیده شد، تعطیل بازار به عنوان اعتراض به این محاکمه با اعمال روش وحشیانه‌ای، از قبیل خراب کردن محل کسب و کار بازاریان، در پناه سرنیزه و چاقو رویه‌رو گردید، تا مردم مرعوب شوند و با کناره‌گیری از امور اجتماعی، پشت نهضت مقاومت را خالی کنند. چون این برنامه هم به نتیجه مطلوب نرسید، روش مسامحت‌آمیز، برای سنجش مقاومت به کار گرفته شد؛ مهندس رضوی و دکتر شایگان آزاد شدند. زندانها کمی خالی شد؛ مهندس جفروودی در مجلس در تمجید از دکتر مصدق سخن گفت؛ ارسال خلعت‌بری، و دکتر جزایری به ملاقات سران نهضت آمدند تا راه سازش و آشتی را هموار سازند و در قبال بیانیه ۸ ماده‌ای نهضت

مقاومت در اردیبهشت ۱۳۳۳^۱ — که در ماده اول آن دکتر مصدق نخست‌وزیر قانونی و رهبر مبارزه ضد استعماری معرفی شده بود — از قول شاه گفتند «اینها، ماده اول آن را که حمایت از دکتر مصدق است کنار بگذارند و اجرای بقیه موادش را از من بخواهند.»

نهضت مقاومت که قبول این تعهد از سوی محمدرضا شاه را به منظور اغفال مردم و نهضت مقاومت می‌دانست و از سیاست فریب و نیرنگ رژیم کودتا آگاه بود، پیشنهاد آشتی را رد کرد و بیانیه «در مقابل این توطئه بیدار باشیم» را منتشر ساخت.^۲

به دنبال پخش بیانیه مزبور در فروردین ۱۳۳۴ فرماندار نظامی تهران تهاجم وسیعی را علیه نهضت مقاومت آغاز کرد؛ آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجایی، مهندس عزت‌الله سجایی و گروهی از فعالین نهضت دستگیر و زندانی شدند. بار دیگر خشونت و ارباب‌شدت گرفت. دستگیری چند تن از سران و فعالین، نهضت را ضعیف کرد ولی عملیات مقاومت و مبارزه ادامه یافت. در شهرستانها، بخصوص مشهد، فعالیت نهضت چشمگیر بود، افرادی مانند استاد تقی سریععی، احمدزاده، آسیاتس، عامل‌زاده، علی شریعتی، ضمن ارتباط با تهران، سازمان را اداره می‌کردند. دستگیرشدگان تهران تا پاییز ۱۳۳۴ در زندان بودند.

طی سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ نهضت مقاومت همچنان فعال بود؛ دانشگاه تهران، بازار و مدارس، بیشترین جانفشانی را کردند. کنگره نهضت مقاومت ملی ایران، در اروپا تشکیل شد. پیامهایی به کمیته نهضت ملی الجزایر و مراکش، که درگیر مبارزات استقلال‌طلبانه بودند، فرستاد. نامه‌هایی به رؤسای کشورهای مصر، سوریه، اندونزی، افغانستان، هندوستان ارسال گردید. نهضت مقاومت ملی پیام به شخصیت‌هایی مانند نهر، نخست‌وزیر هندوستان، ویلیام دوگلاس قاضی نامدار آمریکایی، وضع ایران و عملکرد رژیم کودتا را تشریح کرد. پس از پیروزی مردم مصر در ملی کردن کانال سوئز، کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی در پاییز ۱۳۳۵ پیامی همراه با یک تخته قالیچه مزین به عکس دکتر مصدق، برای شهر قهرمان «پورت سعید» فرستاد و این پیروزی را به مردم

۱. حدود مقاومت، اسناد منتشر نشده پس از کودتای ۲۸ مرداد، اسناد نهضت ملی، پاییز ۱۳۶۵، صفحات

۱۴۴ تا ۱۴۷.

۲. بخش از گزارش ۳۴ ماهه نهضت مقاومت ملی؛ صفحات ۲۸۶ تا ۲۹۰.

مصر و جمال عبدالناصر تبریک گفت.^۶

در سال ۱۳۳۶ نهضت مقاومت جزوه ۲۴ صفحه‌ای «نفت» را به مناسبت امضای قرارداد با شرکت ایتالیایی «آجیپ» منتشر کرد. در این رساله با اشاره به اوضاع ناپسaman ایران، پس از کودتای ۱۳۳۲، مضار قرارداد کنسرسیوم، وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به غرب و آینده کشور با ارائه اسناد و شواهد مستدل تشریح شده بود. انتشار این سند، در محافل خارجی انعکاس وسیعی داشت و به نشانه رشد فکری و آگاهی مردم ایران در تحلیل اوضاع اجتماعی - سیاسی کشور تلقی شد. انتشار جزوه نفت، دستگیری وسیع سران و فعالین نهضت مقاومت ملی را به دنبال داشت؛ در تهران آیت الله زنجانی، سید ابراهیم میلانی، انگجی، شبستری، رحیم عطائی، عباس سمیعی، پولادی، خنجی و جمعی دیگر از فعالان نهضت مقاومت زندانی یا تبعید شدند. در مشهد نیز عده‌ای، از جمله استاد محمدتقی شریعتی، آسایش، حاج عامل زاده، طاهر احمدزاده، علی شریعتی دستگیر و به زندانهای تهران اعزام گشتند. یورشهای پی در پی و بازداشت بیشتر رهبران و فعالان نهضت مقاومت در تهران و شهرستانها، نشانه کارایی سازمان امنیت (ساواک) بود که کارشناسان اطلاعاتی «سیا» و «موساد» در سازماندهی آن نقش اساسی داشتند. بدین ترتیب نهضت به تدریج ضعیف شد، به طوری که از سال ۱۳۳۶ تا تشکیل جبهه ملی دوم، که شرح آن خواهد آمد، فعالیت آن محدود به صدور اعلامیه‌های مختلف و افشاگری عملیات پنهانی رژیم بود.

۶. این هزینه به آقای انواری، از بازاریان عضو نهضت مقاومت تهیه شد و به وسیله آقای عباس سمیعی به سفیر جمهوری مصر در ایران تحویل گردید.

بخش چهارم

کارنامه نهضت مقاومت ملی ایران

عملیات نهضت مقاومت ملی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

دوره اول از ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا پایان سال ۱۳۳۳. طی این مدت نوزده ماهه، فعالیت نهضت مقاومت بسیار وسیع و سازنده بود؛ جمع‌آوری نیروهای پراکنده و تشکل و آموزش آنها، سازماندهی کمیته‌های تهران و شهرستانها، تقویت روحیه مردم نومید، بخصوص جوانان و دانشجویان، آماده ساختن آنها برای مبارزه علیه رژیم کودتا، خنثی کردن توطئه‌هایی که برای انحراف نهضت ملی تدارک شده بود، و نیز مقابله با تبلیغات دولت دست‌نشانده، که قصد داشت بدون برخورد با اعتراض مردم ایران، منافع استعمارگران غربی، بالانحص آمریکا و انگلیس را تأمین کند. فعالیت نهضت مقاومت در این دوره موفقیت‌آمیز بود.

مرحله دوم؛ از فروردین ۱۳۳۴ تا شهریور ۱۳۳۶. در این دوره، نهضت مقاومت ملی ضربات سختی را تحمل کرد، دستگیری سران و فعالان، اختلافات درون سازمانی و پراکندگی نیروها، عملیات نهضت را از لحاظ ترتیب دادن تظاهرات خیابانی و اعتصابات بازار، دانشگاه و مدارس دشوار ساخت. با این حال فعالیت تبلیغاتی در داخل و خارج کشور، برای رسوا کردن رژیم و حفظ روحیه مقاومت مردم موفقیت‌آمیز بود و دانشگاه تهران همچنان سنگر تسخیرناپذیر «مقاومت» باقی ماند.

مرحله سوم؛ از شهریور ۱۳۳۶ تا تشکیل جبهه ملی دوم (تیرماه ۱۳۳۹). در این دوره سازمان نهضت مقاومت متلاشی شده بود، و فعالیت نهضت منحصر به پخش اعلامیه‌هایی در زمینه افشای طرحها و برنامه‌های استعماری رژیم و تشویق مردم به ادامه مبارزه بود. این عملیات به وسیله چند تن از سران و فعالین نهضت به‌طور پراکنده انجام می‌گرفت. در خارج از کشور، هواخواهان نهضت مقاومت، همچنان فعال بودند و با انتشار خبرنامه‌ها، بیانیه‌ها و چاپ مقالات در روزنامه‌های اروپا و آمریکا، مردم جهان را از بیدادگریهای رژیم کودتا و ابعاد فساد رایج در کشور و دیگر وقایع، آگاه

می ساختند.

* *

نهضت مقاومت ملی ایران، یک ضرورت تاریخی بود. نخستین سازمان زیرزمینی با ساختار تشکیلاتی منظم، در تاریخ مبارزات سیاسی ایران به شمار می رفت. رشد سریع و اعجاب انگیزی داشت؛ طی مدت کوتاهی هزاران تن مرد و زن نومید، مأیوس و سرخورده را به حرکت درآورد و با القاء روح امید و ایمان به توده ها، از آنها یک نیروی «مقاومت» به وجود آورد. پرچم مبارزه را، دوباره برافراشت و در شرایط دشوار و با نیروی کاملاً نامتساوی با رژیم قدرتمند، ستمگر و بی رحم کودتا، ستیز کرد. ضربه زد و سخت ضربه خورد، ولی تأثیر وجودی و حقانیت خود را در مبارزه علیه دشمن به اثبات رسانید.

بدون تردید، مبارزات پیگیر ملت ایران زیر پرچم «نهضت مقاومت ملی» طی سالهای اول پس از کودتا، در شناساندن ماهیت رژیم دست نشانده شاه به جهانیان، تأثیر زیادی داشت. تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، در اوایل دهه ۱۳۴۰ و عقب نشینی محمدرضا شاه در دوران رئیس جمهوری کندی و نیز اعلام «فضای باز سیاسی» یکی از آثار مبارزات نهضت مقاومت ملی بود.

و فتی روی برف راه می‌روی، نمی‌توانی جای
پای خود را مخفی کنی.

ضرب المثل ژاپنی

شکست سیاسی

www.KetabFarsi.com

بخش اول

عقب‌نشینی شاه

در اوایل سال ۱۳۳۹ رژیم کودتا، به علت فساد ناشی از غارت دارایی مملکت و ناتوانی و بی‌لیاقتی اداره‌کنندگان آن، در موقعیت خطرناکی قرار گرفته بود. کمکهای ۵۶۷ میلیون دلاری اقتصادی و مالی و نیز کمک ۴۵۴ میلیون دلاری نظامی ایالات متحده^۱ از سال ۱۳۳۲ به بعد، همچنین درآمد حاصل از نفت پس از امضای قرارداد کنسرسیوم، به مصارف غیرلازم رسیده و یا حیف و میل شده بود و دولت با کسرپرداختها و تورم دست به گریبان بود، و اقتصاد رژیم در آستانه ورشکستگی قرار داشت.^۲

از لحاظ خارجی، در مجاورت ایران حوادث مهمی روی داده بود؛ در عراق رژیم سلطنتی وابسته به امپریالیسم سرنگون شده بود. در ترکیه، دولت دیکتاتوری پاپامندرس، نقطه اتکای نظامی - سیاسی آمریکا در منطقه، با کودتای نظامیان سقوط کرده بود. دولت ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی او، دیگر حاضر نبودند کمکهای خود را به ایران ادامه دهند؛ در عین حال نمی‌توانستند شاهد فروپاشی رژیمی باشند که برای حفظ آن از جنبه سیاسی - نظامی سرمایه‌گذاری کلانی کرده بودند.

مخالفان و روشنفکران ایران، از دولت آمریکا به علت حمایت از رژیم مستبد و فاسد شاه انتقاد می‌کردند و کمکهای واشینگتن را به رژیم ایران، نوعی پاداش به محمدرضا شاه تلقی می‌نمودند. در بهار سال ۱۳۳۹، با نزدیک شدن موعد انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، بحران سیاسی و اقتصادی به نحو بارزی آشکار گردید؛ عدم موفقیت دولت در اجرای طرحهای برنامه هفت ساله دوم، هزینه‌های روزافزون نظامی،

1. Michael Ledeen and William Lewis: *Debauch: The American Failure in Iran*, Vintage Book, New York, 1982, p. 38.

۲. پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم، درآمد نفت ایران از ۳۴ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۴ به ۱۸۱ میلیون دلار در سال ۳۶ - ۱۳۳۵ افزایش یافت. در سالهای بعد این درآمد متناوباً بالا رفت به طوری که در سال ۴۰ - ۱۳۳۹ بالغ بر ۳۵۸ میلیون دلار گردید (گزارش سالانه بانک توسعه صنعتی و معادن ایران ۱۹۵۷، دفتر کار بین‌المللی، سیاست اشتغال و درآمد ایران، ژنو، ۱۹۷۲).

بالا رفتن سطح واردات، افزایش تورم، و ادامه سیاست سرکوب و اختناق، فروپاشی رژیم را خبر می‌داد. محمدرضا شاه، نگران از آینده کشور، برای مقابله با بحران، درصدد فریب مردم برآمد. وی، پیش از شروع انتخابات دوره بیستم، در سخنرانی مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۳۹ گفت «انتخابات آینده کاملاً آزاد خواهد بود»^۳ شاه، با این بیان، تلویحاً اعتراف کرد که انتخابات پیشین (دوره‌های ۱۸ و ۱۹) آزاد نبوده است. با این حال، منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت، اعلام کرد «مصدقیه‌ها و توده‌ایها، نمی‌توانند نامزد انتخابات شوند!»

وعده شاه در ایجاد فضای باز سیاسی و اعلام انتخابات آزاد، که همزمان با مبارزات انتخابات رئیس جمهوری در آمریکا بود، جنبه فریب داشت. در این انتخابات، سناتور جان. اف. کندی^۴ از حزب دموکرات و ریچارد نیکسون^۵ از دوستان شاه، از حزب جمهوریخواه نامزد شده بودند. دموکراتها، در مبارزات انتخاباتی، از جمهوریخواهان — حزب حاکم — در حمایت از سران دیکتاتور کشورهای توسعه‌نیافته، بالاخص رژیم شاه در ایران انتقاد می‌کردند.

کندی در کاخ سفید

در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۱ (دیماه ۱۳۳۹) جان. اف. کندی، که رقیب خود، ریچارد نیکسون را شکست داده بود، به عنوان سی و پنجمین رئیس جمهوری آمریکا سوگند یاد کرد و زمام امور را به دست گرفت. رئیس جمهوری جوان آمریکا، با احساس و تمایلات بشردوستانه قصد داشت به ملت‌های فقیر و زیر سلطه دیکتاتوری کمک کند. ولی انگیزه او در ایجاد اصلاحات اجتماعی و پیشرفت اقتصاد کشورهای جهان سوم در حقیقت مقابله با تهدید کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی بود. وی، برای نیل به این هدف، در تقلیل کمک‌های نظامی و جایگزین کردن آن، با سرمایه‌گذاری و کمک در امر توسعه و پیشرفت اقتصاد کشورهای مزبور، تأکید داشت.

سیاست خارجی دولت کندی، در قبال کشورهای توسعه نیافته و جهان سوم، اجرای رفورم از بالا به پایین در جهت پیشگیری از انقلاب قهرآمیز بود. این برنامه تحت عنوان

۳. روزنامه کیهان، ۱۵ خرداد ۱۳۳۹.

4. Kennedy, John, F. — 5. Nixon Richard

«اتحاد برای پیشرفت»^۶ در ۱۳ مارس ۱۹۶۱ (اسفند ۱۳۳۹) اعلام شد. کندی قصد داشت این برنامه را نخست در آمریکای لاتین پیاده کند تا بدان وسیله از بروز انقلاب دیگری در آن قاره، مانند انقلاب کوبا که به پیروزی انجامید، جلوگیری نماید. رئیس جمهوری ایالات متحده و مشاورانش معتقد بودند که اجرای برنامه‌های اقتصادی در زمینه تقسیم اراضی بین کشاورزان، خانه‌سازی، بهداشت و تعلیم و تربیت بهترین وسیله برای پیشگیری از به وجود آمدن «کوبا»های دیگر، در آمریکای لاتین خواهد بود.

دولت جدید ایالات متحده آمریکا، به موازات برنامه‌های رفورم، طرح دیگری به منظور مقابله با کمونیسم در کشورهای جهان سوم در نظر گرفته بود، تا اگر برنامه اصلاحات به شکست انجامید، حاکمان مورد تأیید آمریکا در کشورهای جهان سوم، برای سرکوب شورشهای مردمی، به نیروی نظامی متوسل شوند. این برنامه نخست در ونزوئلا، در دوران ریاست جمهوری رومولا - بتانکورت^۷ آزمایش شد، و چون اجرای آن با حفظ ساختار رژیم دیکتاتوری سنتی در آن کشور و بدون آزادیهای سیاسی بود، با مخالفت و تظاهرات وسیع مردم روبه‌رو و منجر به سرکوب تظاهرکنندگان و قتل جمع کثیری از ساکنان شهر کاراکاس گردید.^۸

پرزیدنت کندی، گذشته از اینکه آمریکای لاتین را در معرض تهدید کمونیسم می‌پنداشت، اوضاع ویتنام را نیز در برابر چین کمونیست و آشفتگیهای ایران را در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی مخاطره‌آمیز می‌دانست.

ایران در دوران حکومت کندی

اصول سیاست دولت جدید ایالات متحده در قبال ایران، مانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین، حفظ رژیم شاه و اجرای برنامه اصلاحات اجتماعی و تقسیم اراضی بین روستاییان بود؛ و در صورتی که این برنامه با مخالفت وسیع مردم و بروز شورش روبه‌رو می‌گردید، همان شیوه «آرام‌سازی» در ونزوئلا، به کار گرفته می‌شد. به بیان دیگر برنامه‌ای بود در چارچوب استراتژی سیاسی دولت جدید آمریکا، به منظور مقابله با اتحاد جماهیر شوروی، منهای زیربنای اساسی برای ایجاد رفورم دموکراتیک!

6. Alliance for Progress 7. Romula Betancourt

8. James A. Bill; The Eagle and the Lion, The Tragedy of American—Iranian Relations, Yale University Press, 1988, p. 132.

کندی، از آغاز زمامداری، نگران اوضاع ایران بود و از طرز حکومت محمدرضا شاه، رضایت نداشت. هنگامی که از مصاحبه ۱۰ آوریل ۱۹۶۱ والتر لپمن با نیکیتا-خروشچف^۹ در ویلای نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی آگاه شد، نگرانی او شدت یافت. در این گفتگو، خروشچف ایران را (به رغم متلاشی شدن سازمان حزب توده) به منزله کشوری که در آستانه انقلاب قرار دارد، دانسته بود. وی، فقر و بیچارگی مردم و فساد رژیم ایران را عوامل انقلاب برشمرده و گفته بود «شما ادعا می کنید که شاه ایران به وسیله کمونیستها ساقط می شود. ولی ما بسیار خوشنودیم که مردم ترقیخواه ایران ما را رهبر مرقی بشریت می دانند.»^{۱۰}

لپمن، مفسر و روزنامه نگار نامدار آمریکایی در تحلیل مذاکرات خود با خروشچف می گوید:

«به گمان او - نخست وزیر شوروی - وضع ایران نمونه گویایی است از آغاز یک جنبش فوری و غیرقابل اجتناب تاریخی. برای او پذیرفتنی نیست که ما بتوانیم این جنبش را با اجرای اصلاحات دموکراتیک از مسیر خود منحرف کنیم، و نیز هیچ یک از ما قادر نیستیم نظریه او را از آنچه بدان معتقد است تغییر دهیم مگر آنکه کشوری را ارائه نماییم که رفورمهای وسیع دموکراتیک را در آن پیاده کرده باشیم.»^{۱۱}

کندی قصد داشت ایران را به عنوان نمونه مشخص کشوری که با کمک ایالات متحده آمریکا، به اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دست یافته است، آن هم به رهبری محمدرضا شاه، معرفی کند!

ایرانی که در ابتدای دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۱ میلادی) رئیس جمهوری جوان آمریکا در صدد پیاده کردن برنامه «پیشرفت و ترقی» مورد نظرش در آن بود، در اواخر حکومت منوچهر اقبال و در دوران دولت شریف امامی، صحنه ناآرامیها و تظاهرات سیاسی از سوی مخالفین رژیم شده بود. کندی، با اعتماد زیادی که به ویلیام دوگلاس^{۱۲} قاضی نامدار دیوانعالی آمریکا، و نیز برادر خود، روبرت کندی^{۱۳} وزیر دادگستری داشت،

9. Nikita Khrushchev

10. Walter Lippman: The Coming test with Russia, (Boston, Little, Brown, 1961), p. 16.

11. Ibid: p. 16.

12. William Douglas 13. Robert Kennedy

برای اطلاع از وضع ایران با آنها مشورت می‌کرد؛ ویلیام دوگلاس در دوران حکومت مصدق، از ایران بازدید کرده بود و با بسیاری از رجال و شخصیت‌های سیاسی آشنائی داشت. وی طی سفر به چند استان ایران، به روستاها رفته بود و با طبقه متوسط و پایین جامعه مانند دکانداران، کشاورزان گفتگو کرده بود. دکتر مصدق را شخصیت برجسته زمان می‌دانست و نسبت به محمدرضا شاه و شیوه حکومت او خوشبین نبود. دوگلاس، بعدها در کتابی تحت عنوان «سرزمینی عجیب با مردمی مهربان»^{۱۴} مشاهدات و نظریات خود را درباره ایران، بیان کرده است.

رابرت کندی نیز، از طریق دانشجویان ایرانی که در آمریکا تحصیل می‌کردند با اوضاع ایران آشنایی داشت؛ وی، در بین مقامات بلندپایه سیاسی دولت ایالات متحده، تنها شخصیتی بود که با صرف وقت و مراوده با ایرانیان مقیم آمریکا، بخصوص دانشجویان، از عقاید و نظریات آنها و رویدادهای ایران آگاه می‌شد و از منافع آنها دفاع می‌کرد. مثلاً در یک مورد، سفیر ایران در واشینگتن، از دین راسک^{۱۵} وزیر امور خارجه آمریکا درخواست کرده بود هشت تن از دانشجویان ایرانی را، به اتهام کمونیست بودن و شرکت در فعالیتهای کمونیستی از آمریکا اخراج کنند. دین راسک، موضوع را با رابرت کندی مطرح کرد. کندی، با ویلیام دوگلاس مشورت نمود، سپس به اداره تحقیق فدرال (F.B.I) دستور داد درباره ادعای سفیر ایران رسیدگی کند. نتیجه تحقیقات، نادرستی ادعای سفیر ایران و رفع اتهام کمونیست بودن دانشجویان را به اثبات رسانید.^{۱۶}

14. William O. Douglas; Strange Land and Friendly People (New York, Harper and Row, 1951).

15. Dean Rusk

16. Arthur M. Schlesinger, Jr., Robert Kennedy and his times (New York: Ballantine Books, 1978), p. 496.

بخش دوم

دستورالعمل چهارده ماده‌ای

در اواخر سال ۱۳۳۹ (اوایل سال ۱۹۶۱ میلادی) مقامات سیاسی ایالات متحده آمریکا اوضاع ایران و آینده کشور را نگران کننده توصیف کردند. جان. و. بولینگ^۱ تحلیلگر مسائل ایران، در وزارت امور خارجه آمریکا، دو گزارش نه صفحه‌ای درباره اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران تهیه کرد. در گزارش اول، که در اواخر فوریه تنظیم شده بود، بولینگ به بررسی و تحلیل دقیق نیروهای اپوزیسیون ایران پرداخته و بی‌اعتباری روزافزون رژیم شاه را در میان طبقه متوسط تصریح کرده بود. وی ضمن توضیح درباره منافعی که غرب در صورت پشتیبانی از ناسیونالیستهای طرفدار مصدق به دست خواهد آورد و تأکید بر وسعت پایگاه مردمی آنها، انتخاب این سیاست را به دلیل زیان‌های «احتمالی» آن به شرح زیر رد کرده بود:

- (۱) انحلال پیمان سنتو (CENTO).
- (۲) اخراج هیئتهای مستشاری نظامی آمریکا از ایران.
- (۳) متوقف ساختن برنامه‌های تثبیت اقتصادی جاری.
- (۴) کوشش در جهت دریافت پول بیشتری از کنسرسیوم نفت.
- (۵) لطمه دیدن شدید حیثیت و اعتبار جهانی ایالات متحده.
- (۶) فراهم شدن زمینه مساعد برای کمونیستها به منظور رخنه در رژیم.
- (۷) از دست دادن رأی دوستانه ایران در سازمان ملل.
- (۸) انتخاب سیاست بی‌طرفی مثبت از سوی ایران.
- (۹) قبول کمکهای دولت اتحاد جماهیر شوروی.^۲

1. John W. Bouling

2. J.W. Bouling, U.S. Department of States, NEA Greece, Turkey, Iran, «The Current Situation in Iran», pp. 8—9. This document is reproduce in part in Yonah Alexander and Allon Nance, eds., The United States and Iran (Fredrick, Md.: Aletheia Books, 1980), pp. 315—22.

سپس بولینگ به ارزیابی این سیاست پرداخته و می‌گوید «محتمل است بهای حاصل از انتخاب این سیاست (همکاری با مصدقی‌ها) در برابر نتایج درازمدت آن، که ایجاد پایگاه مردمی وسیعتر برای رژیم است، هماهنگ باشد، ولی به نظر نمی‌رسد که منافع حاصل از آن (برای ما) ارزش چندانی داشته باشد. به هر حال ارزیابی این انتخاب از جنبه امنیت ملی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد.»

جان بولینگ در دومین گزارش تحلیلی خود، در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۶۱ (اسفند ۱۳۳۹) دستورالعملی طی چهارده ماده ارائه می‌کند تا محمدرضا شاه، به عنوان مشی سیاسی خود، مبارزه جامعه متوسط شهرنشین ایران را، که مخالفان اصلی رژیم او هستند، از مسیر خود منحرف کند.^۳ این چهارده اصل، زمینه برنامه اصلاحات شاه بود که سالها از آن به عنوان «انقلاب سفید»، سپس «انقلاب شاه و ملت» و بعدها، «سیاست مستقل ملی» یاد می‌کرد.

براساس توصیه وزارت خارجه آمریکا، شاه باید:

۱. روند نارضایتی موجود مردم ایران نسبت به خود را به سوی وزیرانش سوق دهد.
۲. خانواده سلطنتی را طرد کند، یا بیشتر آنها را به اروپا بفرستد.
۳. مسافرت‌های خارج از کشور را موقوف، و بازدیدهای داخلی را کمتر کند.
۴. نیروهای نظامی را به تدریج، به یگانهای کوچک پیاده و توپخانه ورزیده، که قادر به تأمین امنیت داخلی و عملیات ضد چریکی باشند، تبدیل کند.
۵. مستشاران نظامی آمریکایی را که در خدمت دولت ایران هستند، با استثنای تعداد کمی که در امور خدمات، بهداشت، آموزش و پرورش کار می‌کنند، به تدریج کاهش دهد.
۶. طبقه سنتی حاکم در کشور را، به دلیل فقدان احساس مسئولیت اجتماعی به طور علنی سرزنش کند.
۷. از رویه تظاهر به غربگرایی، که به اعتبار او لطمه وارد می‌سازد، دست بکشد.
۸. شیوه زندگی تجملی و پرزرق و برق متداول خود را تغییر دهد.
۹. به نشانه مقابله با زمینداران بزرگ، بخشی از برنامه تقسیم اراضی را با تبلیغات پرسروصدا اجرا کند.
۱۰. علیه کنسرسیوم نفت ژست تهدید برای دریافت امتیازات بیشتری بگیرد و

این طور وانمود کند که کنسرسیوم نسبت به اقتدار و تصمیمات او تمکین نمی‌کند.

۱۱. فاسد جلوه دادن مقامات مملکت، بی‌آنکه اتهام فساد علیه آنها اثبات شده باشد.

۱۲. گماردن جمعی از شخصیت‌های میانه‌رو «مصدقی» در سمت‌هایی مانند وزارت

دارایی و سازمان برنامه، به نحوی که هرچند عهده‌دار مسئولیتی هستند، ولی اقتدار و توانایی تغییر سیاست مملکت را نداشته باشند.

۱۳. انتشار بیلان عملکرد و محاسبات سازمان بنیاد پهلوی و گماردن چند تن از

«مصدقی» های میانه‌رو، به عنوان ناظر بر عملیات آن سازمان.

۱۴. تماس مستمر با خانواده‌های طبقه متوسط جامعه.^۴

به‌طوری که مشاهده می‌کنیم، چهارده ماده پیشنهادی بولینگ به صورت بخش اساسی برنامه رفورم محمدرضا شاه، طی دو سال بعد درمی‌آید. بولینگ اذعان می‌کند بیشتر این مواد، جنبه عوام‌فریبی داشت و هضم آن برای غربی‌ها نیز دشوار بود. وی در عین حال می‌گوید: «شاه از زیرکی و نیرنگ‌بازی و حيله‌گری بهره‌مند بود.»^۵

در همین اوان — بهار ۱۳۴۰ — کارشناسان مسائل سیاسی، در سطوح دیگری از تشدید آشفتگی‌ها در ایران، ابراز نگرانی می‌کنند. در تاریخ ۲ آوریل ۱۹۶۱ (اردیبهشت ۱۳۴۰) یک هفته قبل از مصاحبه «خروشچف - والتر لپمن» پروفیسور، یانگ ت. - کویتر^۶ استاد دانشگاه پرینستون، نتیجه سفر تحقیقاتی خود را به ایران، از طریق و.و. رستو^۷ مشاور پرزیدنت کندی، به کاخ سفید فرستاد. یانگ در این گزارش اوضاع ایران را بسیار نگران‌کننده توصیف کرده و گفته بود:

«رژیم ایران، به نظر بسیاری از مردم آن و نیز به تعبیر آنهایی که زبان خارجی می‌دانند، رژیم است فاسد، مرتجع و آلت دست امپریالیسم غرب (به‌خصوص انگلیس و آمریکا) در حقیقت، مردم ایران اعتقاد دارند که کمک‌های نظامی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا، حایلی است برای حفظ رژیم، و گواه بارزی است بر تأیید دولت آمریکا از نظام موجود. افزون بر این، چون رژیم مزبور تقریباً همه نیروهای اپوزسیون معتبر را سرکوب کرده، حتی محافظه‌کاران منصف و نیز شمار بسیاری از ایرانیان به این نتیجه رسیده‌اند که فقط کمونیسم می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد. اکثریت ایرانیان، به دلایل تاریخی مخالف روسیه هستند و باز، به

4. Ibid: pp. 222—29. 5. Ibid: p. 8.

6. Young I Chyler 7. W.W. Rostow

دلایل ایدئولوژیکی، طرفدار غرب می‌باشند، همچنین از جهاتی از آمریکا هواداری می‌کنند. ایالات متحده آمریکا، در نیم قرن گذشته، بارها حسن نیت و دوستی صادقانه خود را برای حفظ استقلال و آزادی ایران به ثبوت رسانده است.^۸

گزارش کویلتریانگ به کاخ سفید، شامل پیشنهادات سیاسی، شبیه توصیه‌های جان بولینگ به محمدرضا شاه بود. از قبیل: کاستن تشریفات درباری، تظاهر به طرفداری از طبقه متوسط، فرستادن خانواده سلطنتی به خارج از کشور؛ امکان رسیدگی به عملیات بنیاد پهلوی از طرف مردم؛ انتصاب چند تن از شخصیت‌های «مصدقی» مورد اعتماد جامعه در رأس سازمان‌های مهم دولتی، مانند وزارت دارایی، سازمان برنامه؛ اجرای فوری و گسترده طرح‌های اصلاحات اجتماعی و برنامه اصلاحات ارضی.^۹

انتخابات تابستانی

به رغم وعده‌های شاه در مورد آزادی انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، این انتخابات تفاوتی با ادوار گذشته نداشت. به جبهه ملی دوم امکان شرکت در مبارزه انتخاباتی داده نشد. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از چاپ بیانیه‌های جبهه، در مورد انتخابات خودداری کردند. روز ۲ مرداد، شش تن از نمایندگان جبهه (دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس بازرگان، عبدالحسین اردلان، دکتر شاپور بختیار، باقر کاظمی و کشاورز صدر) با وزیر کشور، رحمت اتابکی ملاقات کردند و درخواست نمودند دولت آزادی‌های مربوط به شرکت مردم را در انتخابات مجلس تأمین کند. در همان موقع که نمایندگان جبهه ملی با وزیر کشور مذاکره می‌کردند، گروهی از مبارزان نهضت مقاومت ملی، در برابر ساختمان وزارت کشور، اجتماع کردند و خواستار آزادی انتخابات شدند. برخورد وزیر کشور با نمایندگان جبهه، بسیار محترمانه بود. وی وعده داد درخواست قانونی آنها را تأمین کند ولی در عمل تغییری در رویه دولت مشاهده نشد و رأی‌گیری به روال گذشته انجام گرفت.^{۱۰}

8. Eagle and Lion; p. 135 (Personal copy of letter from T. Cuyler Young paper, By: James A. Bill. Eagle and Lion), p. 135.

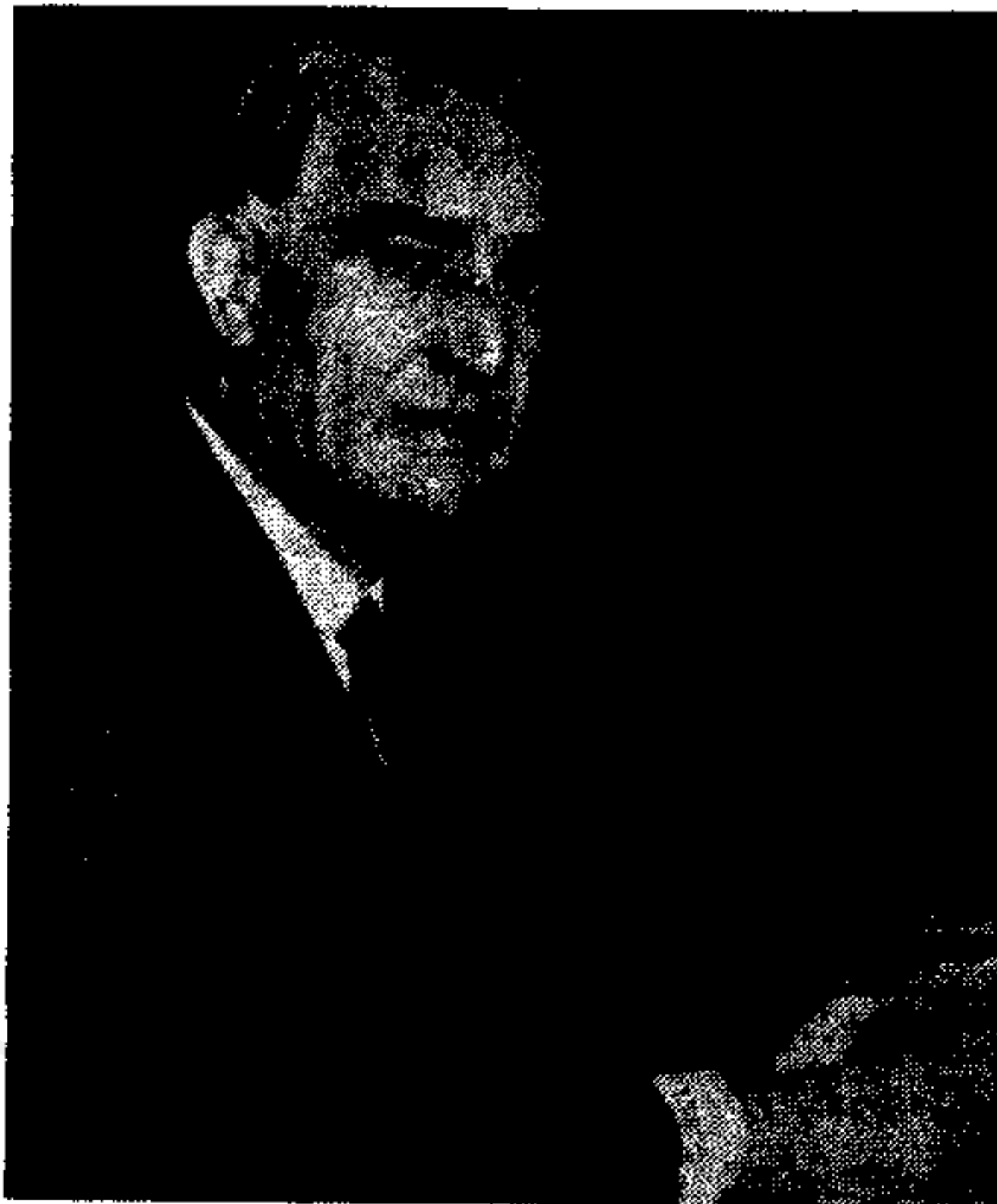
9. Ibid; p. 135.

۱۰. مصاحبه با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، شهریور ۱۳۶۹.

روز ۵ مرداد، جبهه ملی در اعتراض به روش دولت در آزاد نبودن انتخابات، میتینگ در ضلع جنوبی میدان جلالیه (پارک لاله فعلی) ترتیب داد. برگزارکننده اصلی این میتینگ ۳۰۰۰۰ نفری عباس شیبانی بود. بیشتر شرکت کنندگان آن دانشجویان دانشگاه تهران، اعضای سابق نهضت مقاومت و افراد حزب ملت ایران بودند. در این میتینگ، که اولین اجتماع ملیون پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بود، چند تن سخنرانی کردند و در قطعنامه‌ای، خواستار ابطال انتخابات شدند. جبهه ملی نیز طی اعلامیه‌ای، ضمن اعتراض به آزاد نبودن انتخابات درخواست ابطال آن را کرد.

دولت اقبال، بی‌اعتنا به اعتراض ملیون و دیگران، نتیجه رأی‌گیری در شهرستانها را اعلام کرد. نامزدهای حزب ملیون به رهبری نخست‌وزیر اقبال ۱۰۴ کرسی و حزب مردم (اسداله علم) ۲۵ کرسی از مجموع ۲۰۰ کرسی را به دست آورده بودند. در شهرستانهای کاشان و کرمان، که نامزدهای انتخابات به ترتیب اللهیار صالح و مظفر بقائی بودند، دستور رأی‌گیری صادر نشد. اسداله علم نیز به عنوان رهبر حزب اقلیت، از بی‌نظمیهای انتخابات، دولت را سرزنش کرد. در انتخابات تهران، نامزدهای مستقل، به رهبری دکتر علی امینی نیز نسبت به آزاد نبودن انتخابات معترض بودند ولی آزادی عمل این گروه در فعالیتهای انتخاباتی بیش از جبهه ملی بود، زیرا دولت و شخص شاه نسبت به امینی، به علت نداشتن وجهه مردمی، نگرانی چندانی نداشت. در عوض امینی برنامه سیاسی اصلاحات اجتماعی و تقسیم اراضی را عنوان کرده بود، در صورتی که ملیون، برنامه قابل توجهی نداشتند. بدین ترتیب، انتخابات تهران به صورت مبارزه بین اقبال و امینی درآمد و علی امینی، منوچهر اقبال نخست‌وزیر را متهم کرد که با سهل‌انگاری در اداره امور مملکت نسبت به تمایلات و خواستههای شاه، خیانت کرده است.

فضاحت انتخابات تابستانی دوره بیستم، به حدی بود که محمدرضا شاه، به نادرستی آن اعتراف کرد. وی در مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سعدآباد، در پاسخ به عباس مسعودی، مدیر روزنامه اطلاعات درباره انتخابات گفت «من از این انتخابات راضی نیستم»^{۱۱} و چون خود در مظان اتهام قرار گرفته بود، دستور متوقف کردن انتخابات را صادر کرد.



منوچهر آقبال

www.KetabFarsi.com

خرابی کشور از دو چیز است؛ نخست، نداشتن
مردان شایسته؛ دوم، نبودن آنها بر سر کارهای
بزرگ.

ولتر

جبهه م

www.KetabFarsi.com

بخش اول

پیش از بحث درباره علل و عواملی که منجر به زمامداری شریف امامی گردید، همچنین رویدادهای دوره زمامداریش، و نیز برکناری او و انتصاب دکتر علی امینی به نخست‌وزیری، بی‌مناسبت نیست کمی به عقب برگردیم و چگونگی تجدید فعالیت جبهه ملی، و نقشی را که «جبهه» با موقعیت استثنائی خود می‌توانست در آن فرصت تاریخی، به سود ملت ایران ایفا کند، مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

تجدید فعالیت جبهه ملی

فکر تجدید فعالیت جبهه ملی، در سالهای خفکان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همواره مورد بحث و گفتگوی سران احزاب و شخصیت‌های ملی و مذهبی بوده است. در اواخر سال ۱۳۳۸، در دوره حکومت دکتر منوچهر اقبال، شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران و چند تن از همکاران نزدیک دکتر مصدق و اعضای سابق جبهه ملی، پس از تحلیل شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و نیز اوضاع بین‌المللی، به این نتیجه رسیدند که ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی او درصدد تغییراتی در استراتژی سیاسی خود، نسبت به کشورهای جهان سوم می‌باشند و در نظر دارند برای دفاع در مقابل کمونیسم و مقابله با خطر انفجار انقلابی ناشی از ادامه سیاست سرکوب و خفکان در این گونه کشورها، برنامه رفورم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را با دادن نوعی آزادیهای محدود به مورد اجرا بگذارند. در همین اوان، محمدرضا شاه نیز به تبعیت از استراتژی سیاسی آمریکا و به منظور رهایی از بن‌بست سیاسی و اقتصادی، درصدد تغییرات ظاهری در روابط رژیم و جامعه ایران برآمد.

رهبران اپوزیسیون در ایران، با تجارب دوران گذشته و آشنایی با شیوه فریب‌کاریهای شاه می‌دانستند که او، به هیچ‌وجه درصدد دادن آزادیهای دموکراتیک به مردم نیست، و وعده «انتخابات آزاد» و دیگر آزادیها نیز، صرفاً برای جلوگیری از بروز

انقلاب و حفظ نظام موجود می باشد. رهبران اپوزیسیون (نهضت مقاومت ملی، حزب ایران، حزب ملت ایران و مردم ایران) پس از بررسیهایی که در این زمینه به عمل آوردند به این نتیجه رسیدند که به رغم ادعای رژیم، با شکل همه نیروهای ملی و مذهبی و انتخاب استراتژی مناسب با شرایط اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور می توانند نیروی بزرگی را بسیج کنند و رژیمی را که در آستانه ورشکستگی است وادار به عقب نشینی نمایند و مملکت را به جهت آزادی، دموکراسی و رفاه، سوق دهند.

برای تجدید فعالیت سیاسی، رهبران نهضت مقاومت ملی (آیت الله سیدرضا زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجایی، آیت الله سید محمود طالقانی و آیت الله حاج سید جوادی) همچنین سران و فعالان احزاب سیاسی و همکاران سابق دکتر مصدق (باقر کاظمی، دکتر غلامحسین صدیقی، اللهیار صالح، دکتر عبدالله معظمی، سید محمود نریمان، مهندس احمد زنگنه و داریوش فروهر) به طور جداگانه و سپس به اتفاق جلساتی تشکیل دادند و درباره تشکیل یک سازمان سیاسی دربرگیرنده همه نیروهای ملی، مدت چند هفته بحث و گفتگو کردند.

سرانجام، روز ۲۳ تیر ۱۳۳۹ به دعوت دکتر غلامحسین صدیقی، هفده تن از شخصیت های سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تشکیل یک سازمان سیاسی به توافق رسیدند. روز بعد، نام «جبهه ملی دوم» برای سازمان جدید به تصویب رسید، سپس اعضای شورای عالی آن انتخاب شدند.^۱ روز ۳۰ تیر اعلامیه تشکیل جبهه ملی دوم در سراسر ایران انتشار یافت.

اختلاف در درون جبهه ملی

جبهه ملی دوم از آغاز فعالیت، بر سر ترکیب سازمانی، عناصر تشکیل دهنده و انتخاب

۱. اسامی اعضای شورای عالی جبهه ملی دوم عبارت بود از: اللهیار صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، باقر کاظمی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس جهانگیر حق شناس، دکتر کریم سنجایی، ابراهیم کریم آبادی، دکتر شاپور بختیار، دکتر عبدالحسین اردلان، حاج حسن قاسمیه، حاج سید ضیاء الدین حاج سید جوادی، دکتر سعید فاطمی، سید محمدعلی کشاورز، نصرت الله امینی، محمدرضا اقبال، حاج سید باقر جلالی موسوی، عبدالحی ادیب برومند، مهندس عبدالحسین خلیلی، دکتر یدالله سجایی، دکتر محمدعلی خنجی و دکتر محمود حجازی و اعضای هیئت اجرایی: اللهیار صالح، شاپور بختیار، عبدالحسین خلیلی، کریم سنجایی، سید محمدعلی کشاورز صدر.

اعضای شورای مرکزی، دچار اختلاف درونی گردید؛ شورایعالی، هنگام سازماندهی جبهه، حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران را به عنوان عناصر سازمانی جبهه پذیرفت ولی با عضویت جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران و سپس نهضت آزادی ایران، موافقت نکرد، از همه رهبران نهضت مقاومت ملی، حتی آنهایی که در ایجاد «جبهه» پیشگام بودند و سابقه مبارزاتی داشتند، برای همکاری دعوت نشد. با حضور جناح رادیکال نهضت مقاومت مانند رحیم عطائی، عباس سمیعی، حسین فولادی، عباس رادنی و چند تن دیگر در جبهه مخالفت به عمل آمد. خلیل ملکی، مبارز برجسته با وجود شهرت و سوابق درخشان و تاریخی در گذشته و فداکاریهای او در پاسداری از نهضت ملی ایران، به ویژه در دوران رهبری حزب زحمتکشان (نیروی سوم) به جبهه راه نیافت. سران حزب ایران و برخی از شخصیتهای مستقل در شورایعالی جبهه، معتقد به انحلال احزاب و تبدیل به یک حزب به نام جبهه ملی بودند.

در پاییز ۱۳۳۹ دکتر محمدعلی خنجی، بیانیه ای منتشر کرد که در آن از شورایعالی خواسته شده بود احزاب درون جبهه منحل شوند و در ساختار جدید جبهه ملی ثبت نام کنند. خنجی، به عنوان پیشقدم در اجرای این طرح، حزب سوسیالیست را که خود رهبر آن بود و تعداد افراد آن اندک بودند، منحل کرد. گفته می شد که وی آن حزب را به خاطر همین منظور، که دیگر احزاب خود را منحل شده اعلام کنند، ایجاد کرده بود.^۲

پیشنهاد خنجی، با مخالفت حزب ملت ایران، و برخی از افراد حزب مردم ایران و نیز چند تن از اعضای شورایعالی روبه رو شد. پس از ایجاد نهضت آزادی ایران، در بهار ۱۳۴۰، رهبران نهضت با نظریه خنجی و طرفداران او مخالفت کردند. اکثریت قریب به

۲. دکتر محمدعلی خنجی، معلومات و مطالعات علمی و تئوریک مارکسیستی وسیعی داشت، چند زبان خارجی می دانست. در سال ۱۳۲۶ همراه با خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد. خنجی که از رهبران حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بود، در اواسط سال ۱۳۳۲ با ملکی اختلاف پیدا کرد و همراه با دکتر مسعود حجازی، که او نیز از رهبران حزب نیروی سوم بود، علیه ملکی به مبارزه برخاست. پس از کودتای ۲۸ مرداد به نهضت مقاومت پیوست. در تجدید فعالیت جبهه ملی دوم، به عضویت شورایعالی انتخاب شد و با تبحری که در مسائل سیاسی داشت، امور تعلیماتی و سازماندهی جبهه را به عهده گرفت. خنجی از مخالفان جدی ورود خلیل ملکی و یاران او، به جبهه ملی دوم بود. در زمستان ۱۳۴۰ در دوره حکومت دکتر علی امینی، همراه با سران جبهه ملی، زندانی شد. خنجی در بهمن ۱۳۵۰ در سن ۴۵ سالگی درگذشت.

اتفاق دانشجویان جبهه ملی نیز معتقد به تعدد احزاب بودند.

دکتر مصدق، که در احمدآباد تحت نظر بود، عقیده داشت در ساختار جبهه ملی، مانند گذشته احزاب و سازمانهای سیاسی، بدون توجه به عقاید و ایدئولوژی خود، یک جبهه متحد تشکیل دهند. بحث درباره ساختار تشکیلاتی جبهه، در کنگره دیمه سال ۱۳۴۱ و انتخابات پسر و صدای شورایعالی، موجب گردید که بین دکتر مصدق و دستگاه رهبری جبهه ملی دوم، نامه‌هایی رد و بدل شود. این نامه‌ها، که گویاترین اسناد نهضت ملی ایران محسوب می‌شوند، به لحاظ اهمیت تاریخی شان و نیز روشنگری بیشتر نسبت به عملکرد جبهه ملی دوم، در بخش مربوط خواهد آمد.

در جبهه ملی دوم، اللهیار صالح، شناخته‌ترین رهبر سازمان بود و نوعی «شیخوخیت» داشت. همکاران او، در حزب ایران به اعتبار نام و شهرت صالح، از آغاز تجدید فعالیت جبهه، به سهولت اکثریت را در نهادهای سازمانی (شورایعالی و شورای اجرایی) قبضه کردند.

شخصیتهای منفرد، مانند دکتر غلامحسین صدیقی و باقر کاظمی، که از همکاران نزدیک دکتر مصدق در دولت او بودند و از رهبران برجسته جبهه ملی به شمار می‌رفتند، در شورایعالی جبهه در اقلیت بودند.

دومین موضوع مورد اختلاف، استراتژی جبهه در مقابله با رژیم شاه بود؛ جناح رادیکال جبهه شامل سران و فعالان سابق نهضت مقاومت، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی، شاه را متجاوز به قانون اساسی و حقوق و آزادیهای مردم و مسئول همه نابسامانیها می‌دانستند و می‌گفتند باید به‌طور علنی مورد انتقاد و حمله قرار گیرد و مشروعیت رژیم او نفی شود، در صورتی که سران سالخورده جبهه و رهبران حزب ایران، ضمن تأیید خلافاکاریهای شاه، بر این عقیده بودند که باید دولت به عنوان مسئول اداره مملکت زیر سؤال کشیده شود و مورد حمله و انتقاد قرار گیرد. ضمناً رهبران حزب ایران، که در شورایعالی و هیئت اجرایی اکثریت کامل را داشتند معتقد بودند که جبهه، با استفاده از آزادیهای نسبی، و شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی، می‌تواند تعدادی کرسی نمایندگی به دست آورد و در نقش اقلیت در پارلمان، برای نیل به هدفهای خود که اهم آن کسب آزادی و دموکراسی است، مبارزه کند. جناح محافظه کار جبهه ملی دوم امیدوار بود فشار آمریکاییها شاه را وادار کند برای تشکیل دولت به رهبران جبهه ملی دوم روی آورد.

بخش دوم

عناصر تشکیل دهنده جبهه ملی دوم

برای شناخت ساختار جبهه ملی دوم، نخست باید نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن، یعنی حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و حزب سوسیالیست را شناسایی کنیم. همچنین، شرایط و عواملی که در ایجاد این احزاب مؤثر بوده اند و نیز سوابق فعالیتهای آنها در گذشته، بخصوص در دوران مبارزات ضد استعماری ایران، برای ملی کردن نفت و سالهای بعد از کودتا را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم:

حزب ایران

کانون مهندسين ايران، هسته مرکزی حزب ايران بود. اشغال ايران به وسیله نیروهای متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ و وجود آزادیهای نسبی، موجب گردید گروهی از جوانان تحصیلکرده و روشنفکر دور هم جمع شوند و در سال ۱۳۲۱ کانون مهندسين ايران را تشکیل دهند. کانون مهندسين در آغاز، یک اجتماع اداری و صنفی بود. سپس به یک سازمان سیاسی گروهی تحصیلکرده تبدیل شد و از آن حزب ايران به وجود آمد.^۱ گفتنی است که در تاریخ معاصر ايران، پس از کناره گیری رضاشاه از سلطنت، حزب ايران پس از حزب توده، اولین حزب سیاسی سازمان یافته بود که در اسفند ۱۳۲۲ تشکیل شد.

حزب ايران، ایدئولوژی خاصی نداشت؛ یک حزب ناسیونالیست بود که مدرنیسم و سوسیالیسم را هم پذیرفته بود و چون ضد بیگانه بود، گروه قابل توجهی از ملیون و حتی افراد مذهبی را جذب کرد. بنیانگذاران حزب به دلیل تجددخواهی و اصلاح طلبی، عقیده داشتند، مادام که مقامات سیاسی و اداره امور کشور در اختیار طبقه شایسته،

۱. اسامی اولین اعضای مؤسس حزب ايران بدین شرح بود: غلامعلی فریور، رضازاده شفق، عبدالحمید زنگنه، حسین معاون، عبدالله معظمی، کریم سنجابی، احمد زیرک زاده، اللهیار صالح، شمس الدین امیرعلائی، کاظم حسینی، جهانگیر حق شناس، اصغر پارسا، ذکاء غفاری...

تحصیل کرده و سالم قرار نگیرد، کار مملکت به سامان نخواهد رسید. به بیان دیگر، بیشتر در فکر به دست آوردن مشاغل مهم بودند و عنایت چندانی به تحولات اساسی در ساختار اجتماعی - سیاسی کشور نداشتند.

شعار حزب ایران بیانگر کامل طرز تفکر بنیانگذاران آن بود که می‌گفتند: برای ایران، با فکر ایرانی، به دست ایرانی...

حزب ایران، از همان آغاز کار، با استقبال طبقه جوان و روشنفکر و مخالف کمونیسم روبه‌رو شد، و به زودی توانست در برابر حزب توده، که یک حزب وابسته بود، به عنوان یک سازمان سیاسی مستقل، متجدد و لیبرال، در صحنه مبارزات سیاسی قد علم کرده و قشر تحصیل کرده جوان (تکنوکرات‌های) داخل و خارج را، جذب نماید. خط مشی حزب ایران برای کسب قدرت سیاسی، کوشش برای در دست گرفتن مشاغل مهم مملکتی و ارائه امکان انجام اصلاحات، از طریق نفوذ به داخل نظام سیاسی موجب گردید که بسیاری از اعضای حزب، به دلیل وضع تحصیلی و دارا بودن شرایط خاص آمادگی و شایستگی، از طریق نفوذ حزب به مقامات و مناصب گوناگون در ادارات و نهادهای دولتی دست یابند. در این میان، عده‌ای نیز، تنها برای رسیدن به مقامات اداری - که در آن زمان و مانند همیشه بدون داشتن «پارتی» و نفوذ و وابستگی به دولتمردان و نخبگان سنتی، ناممکن و یا بسیار دشوار بود - به حزب ایران روی آوردند. ادامه این روش، بعدها بخصوص در زمان حکومت دکتر مصدق، که حزب ایرانی‌ها بیشتر مقامات کلیدی را در کشور قبضه کرده بودند، به جایی رسید که حزب ایران، به بنگاه «کارگشایی» معروف شد و به موقع و مقام حزب، که خدمات ارزنده‌ای، بخصوص در اوایل دوران ملی شدن، به سود کشور انجام داده بود، آسیب وارد ساخت، تا جایی که به عنوان یکی از مسئولین شکست نهضت شناخته شد.

ائتلاف با حزب توده

قبول شرکت در کابینه ائتلافی احمد قوام (قوام السلطنه) در سال ۱۳۲۵ و همکاری با حزب توده در آن کابینه، برای حزب ایران نامیمون بود و به اعتبار آن خدشه وارد کرد. پس از بروز غائله پیشه‌وری در آذربایجان، به سال ۱۳۲۴، قوام نخست‌وزیر شد. وی برای مقابله با فشارهای سیاسی - نظامی دولت اتحاد جماهیر شوروی، مانورهایی انجام داد، از جمله مسافرت به مسکو و مذاکره با ژوزف استالین نخست‌وزیر مقتدر شوروی و

موافقت با تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی.^۲ قوام برای پیشبرد اهداف خود، درصدد ایجاد کابینه ائتلافی برآمد و از حزب توده و حزب ایران دعوت به همکاری کرد. هر دو حزب مزبور، با درخواست نخست وزیر برای شرکت در کابینه ائتلافی موافقت کردند؛ حزب توده سه وزیر^۳ و حزب ایران یک وزیر (اللهیار صالح وزیر دادگستری) در دولت داشت. هرچند عمر کابینه ائتلافی بسیار کوتاه بود و از ۷۵ روز تجاوز نکرد، ولی همان طور که گفتیم، این کار به اعتبار حزب لطمه وارد ساخت، زیرا حزبی که خود را ملی و مدافع استقلال ایران می دانست، با عناصر تجزیه طلب و وابسته به بیگانگان ائتلاف کرده بود، و این موضوع موجب بروز اختلاف در درون حزب و پراکندگی برخی از کادرهای آن گردید.

حزب ایران در دولت مصدق

جنبش ضد استعمار ملت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق، خطوط اصلی مبارزه را روشن کرده بود. حزب ایران در مخالفت با لایحه قرارداد الحاقی (گس - گلشائیان) در روزهای آخر مجلس پانزدهم در تهیه نطقهای طولانی حسین مکی، نماینده اقلیت، که به وسیله مهندس کاظم حسیبی تدوین شده بود، نقش مؤثری ایفا کرد. حزب ایران در تحصن روز ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ دکتر مصدق و همراهانش در دربار، به نشانه اعتراض به آزاد نبودن انتخابات مجلس شانزدهم، شرکت کرد.^۴ چندی بعد، در سازماندهی جبهه ملی شرکت نمود و به صورت ستون فقرات جبهه درآمد. در هر دو کابینه مصدق، چند تن از رهبران حزب ایران عضویت داشتند. همچنین سران و فعالان حزب ایران نسبت به مصدق و اندیشه های او، وفادار ماندند و شخصیت های وطن دوست و درستکار چون اللهیار صالح و مهندس کاظم حسیبی، در پیشبرد اهداف نهضت ملی فداکاری کردند. اگر حزب ایران با نفوذ در جبهه ملی و نیز در دست داشتن پست های مؤثر در نهادهای دولتی و چند وزیر و وکیل در کابینه و مجلس، خود را در پیروزیهای نهضت ملی ایران شریک و سهم می داند، به طریق اولی باید بخش عمده ای از مسئولیت شکست نهضت را هم به گردن

۲. رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتا... دولت قوام السلطنه، ص ۵۳.

۳. وزیرای حزب توده دکتر فریدون کشاورز، دکتر مرتضی یزدی و ایرج اسکندری بودند.

۴. مهندس زیرک زاده و دکتر کریم سنجابی از تحصن کنندگان حزب ایران بودند.

بگیرد.

بدون تردید دستگاه رهبری حزب ایران، اهمیت روزهای سرنوشت‌ساز ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را درک نکرد. حزب ایران پس از پیروزی بزرگی که با فرار شاه نصیب ملت ایران گردید، در برآورد درستی از اوضاع و انتخاب استراتژی صحیح، برای درهم‌کوبیدن دشمن ضربت خورده، غفلت نمود و پس از آن نیز مرتکب اشتباهات فراوانی شد.

حزب ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد

سرکوب جنبش ملی ایران، منجر به دستگیری و محاکمه گروهی از رهبران جبهه ملی و نیز شماری از وزیران کابینه مصدق گردید، ولی در میان بازداشت شدگان، به ندرت از سران حزب ایران، گرفتار دادرسی ارتش و سرتیپ حسین آزموده شدند. کسانی که احتمال دستگیریشان می‌رفت، در مخفی‌گاه‌ها پنهان ماندند و تا رفع خطر، آفتابی نشدند. پس از تشکیل نهضت مقاومت ملی، چند تن از رهبران درجه دوم حزب، که عمده‌ترین آنان، شاپور بختیار بود به «مقاومت» پیوستند و در مبارزات ضد رژیم شرکت کردند ولی پس از تصویب لایحه قرارداد کنسرسیوم (آبان ۱۳۳۳) درباره مشی سیاسی آینده نهضت مقاومت، درقبال شاه، اختلاف نظر پیدا کردند و از نهضت مقاومت خارج شدند.

در انتخابات دوره نوزدهم مجلس شورای ملی، حزب ایران نیز نسبت به آزاد نبودن انتخابات اعلامیه‌ای منتشر کرد. روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۵ اللهیار صالح به عنوان اعتراض به جریان انتخابات، در مجلس شورای ملی متحصن شد. چند ساعت بعد، مأموران انتظامی او را به اجبار از مجلس خارج کردند و تحت نظر گرفتند. سرانجام صالح، باهمت و پایداری و مقاومت تحسین انگیز مردم کاشان به نمایندگی انتخاب شد. وی تنها نماینده واقعی مردم، در مجلس بیستم بود.

گفتیم که حزب ایران، یک حزب ملی‌گرا بود و ایدئولوژی خاصی نداشت، به همین دلیل، همه نوع عناصری، صرف‌نظر از عقاید مذهبی در آن عضویت داشتند. اغلب رهبران و کادرهای بالای حزب، تحصیل‌کردگان مدارس و دانشگاه‌های اروپا و آمریکا بودند. نمونه بارز این گروه اللهیار صالح، کریم سنجابی و کاظم حسینی بودند. از سوی دیگر حزب ایران، در دورانی شروع به فعالیت کرد که وابستگی به قدرتهای شرق و غرب، فلسفه سیاسی حاکم بر مبارزات آن دوران (بعد از شهریور ۱۳۲۰) را تأیید می‌نمود.

حزب توده، مبلغ و سبیل وابستگی به شرق (شوروی) بود. هیئت حاکم و نخبگان سیاسی ایران به غرب (بریتانیا) وابستگی داشتند. در چنین شرایطی، حزب ایران، در برابر «رسوفیل» و «آنگلوفیل» ها، تمایلات «آمریکوفیل» داشت. بی دلیل نبود که پس از بروز جنگ سرد بین دو ابرقدرت شوروی و ایالات متحده و اعلام سیاست جدید آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، در پشتیبانی از کشورهای خاورمیانه، در برابر تهدید شورویها، کمیته مرکزی حزب ایران در اول بهمن ۱۳۳۵، دکترین آیزنهاور را تأیید کرد.^۵

درباره روش حزب ایران در جبهه ملی دوم، در بخش مربوط به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

حزب ملت ایران (بربنیاد پان ایرانیسم)

مؤسسين این حزب که در شهریور ۱۳۲۶ تشکیل شد، محسن پزشکپور، حسنعلی صارم کلانی، علینقی عالیخانی، محمدرضا عاملی تهرانی و جواد تقی زاده بودند. این حزب دارای ایدئولوژی ناسیونالیستی بود. پان ایرانیستها معتقدند که «جهان به ناسیونالیسم آگاه می گراید... جنبشهای ملی را فقط عناصر مؤمن به ناسیونالیسم می توانند به سوی پیروزی رهبری کنند...»^۶ ناسیونالیستهای پان ایرانیست بر این عقیده اند که «... زمان آن رسیده که نیروهای ناسیونالیستی، با تجمع عظیم خود، یعنی با ایجاد یک جبهه ناسیونالیستی که در بردارنده و نمایش دهنده همه نیروهای آگاه ناسیونالیست ایران باشد، رهبری مبارزاتی فردای ایران را به دست گیرند... ما را در این رهگذر، هرگز گرایشی به چپ و راست نخواهد بود...»^۷

در سال ۱۳۳۰، در اوج مبارزات ضد استعماری ملت ایران، با تغییراتی که در کادر رهبری حزب به عمل آمد، داریوش فروهر، دانشجوی دانشکده حقوق، به عضویت کمیته موقت حزب انتخاب شد. در دیماه همان سال، محسن پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی، با انشعاب از حزب، سازمان دیگری را به نام «حزب پان ایرانیست» تأسیس

۵. روزنامه اطلاعات، پنجشنبه، ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۵.

۶. ما چه می خواهیم؟ کانون آرمان شناسی پان ایرانیسم، ۱۳۲۹.

۷. همان کتاب؛ ما چه می خواهیم؟